

## بررسی شیوه برخورد پیامبر با منافقین

مژگان سلامی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دبیر آموزش و پرورش، اداره کل آموزش و پرورش استان کردستان، سنندج ناحیه ۱

### چکیده

پژوهش حاضر، در پاسخ به این پرسش است که رسول اکرم (ص) در برخورد با منافقان چه تدبیر و شیوه رفتاری را اتخاذ کرده است. بنابراین، پس از توضیح مفاهیم کافر، فاسق، و منافق و تفکیک میان آنها، به بررسی الگوهای رفتاری پیامبر در برابر منافقان پرداخته است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، موضع اصلی پیامبر (ص) در برابر منافقان، عفو و مدارا بوده که به شکل‌های گوناگون تجلی یافته است؛ ولی در مواقع ضرورت از خشونت نیز بهره گرفته است. منافقان که دشمنان داخلی حکومت و جامعه اسلامی بودند، پیامبر (ص) با آنها به عنوان یک پدیده روانی و اجتماعی برخورد کرد و موضع سیاسی و نظامی در برابر آنان نگرفت. از بررسی متون و مباحث تاریخی در این پژوهش این نتیجه بدست آمد که روشنی ثابت می‌گردد که آن حضرت همواره تا آن جا که ممکن بود با منافقان با مدارا و گذشت رفتار می‌کرد آن حضرت، تدابیری اندیشید که آنان در جامعه اسلامی منزوی و کم تأثیر شوند و در نتیجه، مسلمانان از خیانت‌ها و نیرنگ‌های آنان مصون بمانند.

**واژه‌های کلیدی:** سیره، شیوه برخورد، رفتار، پیامبر اکرم، منافقین.

**۱- مقدمه**

در صدر اسلام منافقان بسیاری در مدینه، همراه پیامبر (ص) و میان اصحاب آن حضرت بودند. اینان برای نابودی اسلام نقشه‌ها کشیدند و ماجراها آفریدند. حضرت در زمان حیات خود از آنها دل پر غصه داشت و نسبت به آینده امت اسلامی از آنها نگران بود و در موردشان هشدار می‌داد. در باره این موضوع، پرسش‌های متعددی قابل طرح و بررسی است که هر کدام می‌تواند از جهتی با اهمیت و آموزنده باشد، تعداد منافقان چه مقدار بودند؟ آیا آنان در جامعه قابل شناسایی بودند و از چه ویژگی‌هایی برخوردار بودند؟ اهداف و اقدامات عملی منافقان چه بود؟ چه آسیب‌های را در جامعه اسلامی ایجاد کردند و...؟

آنچه بیشتر از همه برای ما اهمیت دارد، شیوه برخورد رسول خدا (ص) در برابر منافقان به عنوان اخلاق حکومتی و شیوه تدبیر سیاسی آن حضرت است که می‌تواند و باید الگوی رفتاری رهبران و دست‌اندرکاران حکومت اسلامی قرار بگیرد. زیرا منافقان، دشمنان داخلی حکومت اسلامی بودند و بسیار مسأله‌ساز. این پدیده که خطرهای زیادی را در پی داشت و ممکن بود سرنوشت حکومت اسلامی را به گونه دیگر رقم زند، تدبیر پیامبر (ص) موجب شد که بدون پرداختن به مبارزه رسمی با آنان، زمینه انقباض و انزوایشان فراهم گردد. در حقیقت، در تاریخ حکومت‌ها، هیچ سیاست و برنامه‌ای در خصوص مقابله با بحران‌های داخلی، همانند سیاست حکیمانه پیامبر (ص) در برخورد با پدیده نفاق و مهار آن سراغ نداریم؛ بنا بر این، برخورد رسول خدا (ص) در برابر آنان، علاوه بر جنبه دینی و اخلاقی، از جهت سیاسی نیز بسیار آموزنده است (السقاء و دیگران، ۱۳۷۵).

**۲- اهمیت و ضرورت پژوهش**

بسیار با اهمیت و آموزنده خواهد بود که یک بار صفحات زرین تاریخ زندگی رسول گرامی اسلام (ص) را با این هدف ورق بزنیم، تا ببینیم حضرتش با این کافران نقاب بر چهره چه شیوه رفتاری را در پیش گرفته بود.

این نکته لازم به یاد آوری است که در قرآن در باره منافقان، آیاتی زیادی نازل شده است؛ آنان را معرفی کرده و از نیرنگ‌های آنان پرده برداشته است و گاهی نیز وظیفه پیامبر (ص) را در برابر آنها تعیین کرده است. در این نوشتار آن چه مورد نظر ماست، بررسی و گردآوری شواهد عینی و تاریخی در باره شیوه رفتار رسول خدا (ص) در برابر منافقان است (نوره السیره). تلاش خواهیم کرد که از داده‌های تاریخی به دست آمده در این باره، الگوهایی رفتاری رسول خدا (ص) را در برابر منافقان به دست آوریم. پیش از ورود به اصل مطلب، تعریف و توضیح واژه‌های سیره، منافق، کافر و فاسق لازم و مفید خواهد بود.

**۳- سؤالات پژوهش**

پرسش اصلی این پژوهش این است که شیوه رفتار پیامبر اکرم (ص) در برخورد با منافقان چگونه بود و چه الگوهای رفتاری را می‌توان از سیره آن حضرت در این خصوص به دست آورد؟

**۴- مبانی نظری پژوهش****۴-۱- سیره**

سیره در لغت به معنای راه و روش است. منظور از سیره یک فرد، شیوه و نوع رفتار او در میان مردم است. از سیره می‌توان به منطق عملی نیز تعبیر کرد که فرد در شرایط گوناگون بر اساس آن عمل می‌کند. یکی منطق و الگوی رفتاریش زور است و دیگری محبت و رأفت؛ یکی منطق دور اندیشی و تدبیر را در پیش می‌گیرد و دیگری منطق سرعت و تصمیم‌گیری فوری را؛ یکی بر اساس صداقت و درستی رفتار می‌کند و دیگری بر اساس نیرنگ و فریب. بر این اساس، سیره پیامبر (ص) به معنای سبک و روشی است که آن حضرت در عمل برای مقاصد خود به کار می‌برد. به عنوان مثال، پیامبر (ص) تبلیغ می‌کرد؛ روشی

تبلیغی ایشان چه روشی بود؟ حضرت در عین حال که معارف اسلامی را برای مردم تبلیغ می‌کرد، یک رهبر سیاسی نیز بود؛ روش مدیریتی و رهبری ایشان چگونه بود؟ با مخالفان و موافقان چگونه رفتار می‌کرد؟ پیامبر (ص) به عنوان یک انسان، دارای خانواده و زندگی بود؛ با فرزندان و زنان خود چه نوع رفتاری داشت و...

سیره وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) و دیگر معصومین (ع) یکی از منابع مهم شناخت معارف دینی است که یک مسلمان می‌تواند از این راه بینش خود را اصلاح و تکمیل کند. ما موظفیم که از وجود پیامبر (ص) بهره ببریم هم در گفتار و هم در رفتار؛ یعنی هم سخنان حضرت برای ما راهنما و حجت است و هم کردارش (اصفهانی ۱۳۸۱).

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ) یقیناً برای شما در زندگی رسول خدا (ص) سرمشق نیکویی است؛ برای آنان که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. ذکر این نکته لازم است، واژه سنت که در مورد رسول خدا (ص) و دیگر معصومان به کار می‌رود نسبت به سیره معنای عام دارد. سنت که واژه فقهی است گفتار، رفتار و تأیید معصوم رفتار شخص دیگر را شامل می‌شود.

#### ۴-۲- کافر

کفر به معنای پوشاندن چیزی است. به شب بدان جهت کافر گفته می‌شود که اشخاص را با تاریکی خود می‌پوشاند. کفر نعمت، پوشاندن آن با ترک شکر است. بزرگ‌ترین کفر، انکار وحدانیت خدا یا دین یا نبوت است. کفران بیشتر در مورد ترک شکر و کفر در مورد انکار دین به کار می‌رود. کافر در عرف دین به کسی گفته می‌شود که وحدانیت خدا یا نبوت یا شریعت یا هر سه را انکار کند. در مجمع البیان کفر را چنین تعریف کرده است: «کفر در شریعت، عبارت است از انکار آن چه خدا معرفت آن را واجب کرده است، همانند وحدانیت و عدل خدا و معرفت پیامبرش و آن چه را که حضرتش از ارکان دین آورده که هر کسی یکی از این‌ها را انکار کند کافر است.»

#### ۴-۳- منافق

بدون تردید، فرد منافق از زمره کافران است و بهره از ایمان در قلب خود ندارد؛ ولی نقاب مسلمانی در چهره می‌کند و خود را مسلمان معرفی می‌نماید. منافق کسی است که کفرش را پنهان می‌کند و اظهار اسلام می‌نماید. او از روی نیرنگ، دروغ و فریب دادن مسلمان‌ها، ادعای ایمان می‌کند؛ در حالی که نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر است. قرآن کریم، در موارد متعدد تصریح به کفر منافقان کرده است. در سوره بقره، آنان را چنین توصیف می‌کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ. يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ.» «گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، حال آن که ایمان ندارند. می‌خواهند [با این کار] خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ درحالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ ولی نمی‌فهمند (قمی، ۱۳۸۰).

راغب اصفهانی در تعریف نفاق می‌نویسد: «نفاق، وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است.» منافق به معنایی مذکور، واژه است که در ادبیات اسلامی ایجاد شده و در میان عرب قبل از اسلام بدین معنا به کار نمی‌رفت. منافق از ماده نافقاء و النُّفَقَه که لانه یربوع است گرفته شده است. یربوع خزنده است شبیه موش و شاید موش صحرايي یا راسو. معروف است، یربوع زمانی که برای خود در داخل زمین لانه درست می‌کند، برای آن دو راه یا بیشتر می‌گذارد. سوراخ یکی از این راهها را در سطح زمین با مقدار کمی از خاک می‌پوشاند و پنهان می‌نماید؛ زمانی که اضطرار پیش بیاید و او را چیزی از یک طرف دنبال کند، راه دیگر را در پیش می‌گیرد و با سر خود کمی به آن لایه نازک از خاک می‌زند، خاک‌ها می‌ریزد و او از آن جا بیرون می‌آید و فرار می‌کند (طبرسی، ۱۴۵۳).

## انواع نفاق

منافقان از لحاظ انگیزه و اهداف به چند قسمت می‌شوند

۳-۴-۱- کسانی که به جهت رسیدن به منافع و مصالح دنیایی به ظاهر مسلمان گردیدند؛ در زمانی که اسلام گسترش یافت و فتوحات زیاد شد، اینان به جهت این که از غنایم جنگی بهره ببرند مسلمان شدند.

۳-۴-۲- برخی به جهت ترس برجان، مال و دیگر منافع دنیایی‌شان مسلمان شدند. عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه، نمونه آشکار این گونه نفاق است.

۳-۴-۳- برخی دیگر از منافقان، برای این که به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند، چهره مسلمانان به خود گرفتند. عبدالله بن سبا از یهودیان یمن، مشهور به ابن سوداء از این جمله است.

۳-۴-۴- منافقانی که انتساب به اسلام را به ارث برده‌اند و از زمره مسلمانان به شمار می‌آیند، ولی در حقیقت، خودشان ایمان ندارند و تنها به جهت انگیزه‌های قومی، ملی و خانوادگی، این نسبت را حفظ می‌کنند. این معنا از نفاق، در عصر حاضر مصادیق بیشتری دارد.

از منظر دیگر، منافقان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

**الف-** تعدادی از منافقان، کسانی هستند که نفاق را از خانواده والدین خودشان به ارث برده‌اند؛ برخی از خانواده‌های یهودی و مسیحی از این دسته‌اند. اینان در جامعه اسلامی تظاهر به اسلام می‌کنند؛ ولی نسل‌های پی در پی آن‌ها در دین خود باقی می‌مانند و فرزندان‌شان از پدران و مادرانشان نفاق را به ارث می‌برند و بر ضرر اسلام و مسلمانان فعالیت می‌کنند و نقشه می‌کشند.

**ب-** دسته دیگر کسانی هستند که در ابتدا صادقانه مسلمان شده‌اند؛ ولی پس از آن در دلهای‌شان شک راه پیدا کرده است؛ ولی به خاطر حفظ منافع و خطرهای که از تظاهر به کفر احساس می‌کردند، نتوانستند کفر خودشان را آشکار نمایند. بر دسته اول می‌توان نفاق اصلی و بر دسته دوم نفاق عارضی را اطلاق کرد.

۳-۴-۵- مراتب نفاق:

نفاق دارای مراحل است. بالاترین مرحله آن که نفاق اکبر نامیده می‌شود، نفاق در اصل دین است و با کفر ماهیت یکسان دارد. دارنده این نفاق، در حقیقت کافر است؛ ولی در ظاهر، در زمره مسلمانان قرار دارد. معنای اصلی نفاق و منافق همین است و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است.

مرحله پایین نفاق که می‌توان آن را نفاق اصغر نامید، معنایی نزدیک به فسق دارد

فاسق به کسی اطلاق می‌گردد که احکام شریعت را قبول دارد و به آن اعتراف می‌کند، ولی التزام عملی در برابر آن ندارد و در عمل به آن پای بند نیست؛ برخی یا همه احکام شرعی را در رفتار خود نقض می‌کند. فسق، عام‌تر از کفر است و در مورد ارتکاب گناه \_ چه گناه کم باشد یا زیاد- به کار می‌رود؛ ولی بیشتر در باره کسی به کار می‌رود که گناه زیاد را مرتکب می‌گردد. دارندگان نفاق اصغر، کافر و خارج از اسلام نیست؛ کسانی هستند که فروع دین و حدود شریعت را رعایت نمی‌کنند؛ ولی در میان مردم به صورت ریا کارانه به تقوا و عمل نیکو تظاهر می‌کنند، تا مورد اعتماد، تعظیم و تکریم دیگران قرار بگیرند. وجه مشترک هر دو نفاق (نفاق اصغر و نفاق اکبر)، دوچهره بودن و اعمال ریاکارانه است.

#### ۴-۳-۶- خطر منافقان در سخن رسول خدا:

پیامبر اکرم (ص) نسبت به خیانت‌ها، کارشکنی‌ها و نقشه‌های خطرناک منافقان که همیشه در میان جامعه اسلامی وجود دارند، به صورت جدی در مورد امت خود و جامعه اسلامی احساس خطر می‌کرد و نسبت به آن‌ها هشدار می‌داد. آن حضرت در در حدیثی، مسلمانان را به اهمیت و بزرگی خطر آنان چنین توجه می‌دهد:

«إني لا أخاف على أمتي مؤمناً و لا مشركاً؛ انما المؤمن فيمنعه الله إيمانه و اما المشرك فيخزيه الله بشرکه و لكن أخاف عليكم كلَّ منافقٍ عالم اللسان، يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون.» «من نسبت به امت خود از مؤمن و مشرک نگرانی ندارم؛ چراکه افراد مؤمن را خدا به وسیله ایمانش از ضرر رسانیدن به امت منع می‌کند و فرد مشرک را به وسیله شرکش به خواری می‌کشاند [زیرا چهره و دشمنی‌اش میان همه شناخته شده است]؛ ولی بر شما از هر منافق هراس دارم که خوش زبان و آگاه به سخن گفتن است؛ آن چه شما نیک می‌شمایید بر زبان جاری می‌کند و آن چه شما زشت می‌شمایید عمل می‌کند.»

۵- شیوه‌های برخورد پیامبر (ص) با منافقان:

موضع پیامبر (ص) در قبال پدیده نفاق، موضع طبیبی بود که محیط پرورش و رشد میکروب را از هر جهت محدود و سپس منافذ ادامه حیات آن را مسدود می‌کند، تا میکروب‌ها امکان هر گونه نشاط و فعالیت خود را از دست بدهند. رسول خدا (ص) با پدیده نفاق از آغاز پیدایش آن به عنوان یک پدیده اجتماعی و روانی برخورد کرد و از برخورد سیاسی رسمی با آن پرهیز نمود؛ لذا برای رفع این مشکل از ابزارها و امکانات روانی و اجتماعی بهره گرفت. به همین جهت، رفتار آن حضرت در برابر منافقان عمدتاً عناوینی اخلاقی به خود می‌گیرد، تا سیاسی. مدارا که یک رفتار اخلاقی است، اصلی‌ترین الگوی رفتاری پیامبر (ص) در برابر منافقان به شمار می‌آید. در ضمن، پیامبر در برخورد با منافقان، تدابیری اندیشد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که نتیجه آن، انزوایی اجتماعی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی از تأثیر گذاری منفی آنان بود و گاهی نیز به جهت جلوگیری از فتنه انگیزی آنان به اعمال خشونت دست می‌زد؛ البته، هیچ گاه به قتل آنان اقدام نکرد. این پژوهش، امور مذکور را -به توفیق الهی- با ذکر شواهد تاریخی بیان خواهد کرد.

#### ۶- مدارا با منافقان

مدارا به عنوان یک اصل، در تمام دوره هجرت که رسول خدا با منافقان گرفتار بود، مورد توجه ایشان قرار داشت. با وجود تحریکات فراوان منافقان، آن حضرت در برابر آنان، سیاست مدارا را در پیش گرفت و در عین کنترل اوضاع بر آنان سخت گیری و اعمال خشونت نمی‌کرد.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین» می‌نویسد که جهاد با کفار به صورت جنگ و کشتن است و جهاد با منافقان، گفتن سخنانی که آنان را از کارهای زشت باز دارند، نه جنگ کردن با آنان؛ البته در این صورت نیز صرف تلاش و جهاد صدق می‌کند. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «إن رسول الله لمّا یقاتل منافقاً قط، آنما کان یتألفهم؛ رسول خدا (ص) هیچ گاه به قتل منافقان اقدام نکرد؛ همیشه به آنان مهربانی و الفت می‌نمود.» نمونه‌های تاریخی ذیل، به صورت آشکار بر مدارای آن حضرت با منافقان دلالت دارد.

#### ۷- نادیده گرفتن آزار منافقان

بعد از شکست پیامبر (ص) و مسلمانان در جنگ احد، یهودیان سخنان زشت و آزار دهنده بر زبان آوردند و گفتند: همانا محمد (ص)، به دنبال ملک و پادشاهی است که این چنین شکست خورده است و گرنه هیچ پیامبری این گونه شکست نخورده است!

منافقان هم به یاران پیامبر می‌گفتند: آن افرادی که کشته شده‌اند، اگر پیش ما می‌ماندند، کشته نمی‌شدند. آنان با این سخنان، اصحاب رسول خدا (ص) را دچار تردید می‌کردند و آن‌ها را تشویق به جدا شدن از آن حضرت می‌نمودند (نمازی، ۱۴۱۹)

عمر در گوشه و کنار، این سخنان را شنید، لذا نزد رسول اکرم (ص) رفت تا از او برای کشتن یهودیان و منافقانی که این سخنان را گفته بودند اجازه بگیرد. اما رسول خدا (ص) فرمود: ای عمر، همانا خداوند دینش را آشکار و رسولش را عزیز و حفظ می‌کند و از آن جا که یهودیان در ذمه ما هستند اجازه قتلشان را نمی‌دهم. عمر گفت: در باره منافقان چه می‌فرمایید؟ آن حضرت فرمود: آیا آنان شهادت نمی‌دهند که «لا اله الا الله و محمد رسول الله»؟ گفت: چرا؛ ولی این را به خاطر ترس از شمشیر می‌گویند و حالا نیت‌های پلید خویش را آشکار کرده‌اند و خداوند پلیدی وجود آنها را ظاهر کرده است. رسول خدا (ص) فرمود: از کشتن کسی که می‌گوید: «لا اله الا الله و محمد رسول الله» نهی شده‌ام. ای پسر خطاب، قریشیان دیگر این گونه بر ما غلبه نخواهند کرد تا مکه را فتح کنیم.

نمونه دیگر این که رسول خدا (ص) در رفتن به سوی احد گفت: کیست که ما را از راه نزدیک‌تری به احد برساند که با قریش روبرو نشویم؟ ابو خيثمه گفت: من بچنین راهی آشنا هستم. سپس جلو آمده و آن حضرت را از طرف مزارع بنی حارثه بسوی احد راهنمایی کرد. در این راه از زمینی گذشتند که متعلق به مردی منافق، بنام مربع بن قیظی بود که از دو چشم نابینا شده بود. این مرد پست همین که دانست رسول خدا (ص) با سپاه مسلمانان از میان زمین‌های او می‌گذرند، پیش آمد و مشت‌های خاک برداشت و به روی آنها پاشیده و گفت: اگر تو پیغمبر خدا هستی من اجازه نمی‌دهم از وسط زمین من بگذری سپس مشت دیگری از خاک برداشت و گفت: ای محمد (ص) بخدا اگر می‌دانستم این خاک‌ها به صورت شخصی غیر از تو نمی‌ریزد آنرا بصورت می‌زدم! اصحاب جلو رفتند تا او را بخاطر این جسارت بکشند، ولی رسول خدا (ص) مانع شده فرمود: این مرد چنانچه از دیدگان او نابینا است دلش نیز کور است. با این حال، یکی از مسلمانان که پیش از دیگران خود را باو رسانده بود پیش از آن که رسول خدا از آزار او جلوگیری کند خود را باو رسانید و با کمانی که در دست داشت سرش را بشکست.

پذیرش عذر خواهی منافقان غزوه تبوک از جهاتی یک آزمایش بزرگ برای مسلمانان و زمینه آشکار کردن منویات درونی آنان بود؛ زیرا این غزوه در فصل بسیار گرم، دارای راهی بسیار طولانی و مشقات فراوان و درست در زمان رسیدن محصولات بود؛ وقتی بود که مردم علاقمند بودند زیر سایه درختانشان بنشینند استراحت کنند و از میوه‌ها بهره ببرند. مشکل سفر تا آن جا بود که آن را به حق، جیش العسره نامیدند. (میدانی، ۱۴۱۴). زمانی که بسیج عمومی اعلام شد، اعتراض برخی مسلمانان که ایمان ضعیف داشتند آغاز گردید. در آن میان، منافقان که در آن وقت بیشتر از هر زمان دیگر بودند، فعال شدند. بهانه‌جویان برای رفع مسئولیت از خویش، انواع بهانه‌ها را مطرح کردند و کوشیدند تا به نحوی از رسول خدا (ص) اجازه ماندن در مدینه را بگیرند. تعدادی از آنان بر یک دیگر می‌گفتند: در این فصل گرما به سوی تبوک حرکت نکنید؛ بدین صورت می‌خواستند رسول خدا (ص) را بترساند و مردم را نسبت به جهاد بی میل گرداند. قرآن کریم در سوره توبه به بیان این تلاشها پرداخته و به تفصیل از گروه‌های که همدلی با پیامبر داشته یا در صدد یافتن بهانه و راه گریز برای خلاصی از مسئولیت این سفر بودند سخن گفته است. در آیات ۳۸-۴۲ روحیه حاکم بر مسلمانان را در این دوره که اواخر عمر پیامبر (ص) بود توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که رسول خدا (ص) چگونه از روی دل سوزی و مدارا به آنان، اجازه ماندن در مدینه را به آن‌ها می‌داد. خداوند آن حضرت را به خاطر این کار، چنین مورد خطاب قرار داد: «خدایت عفو کند! چرا پیش از این که راست گویان و دروغ گویان را بشناسی، به آن‌ها اجازه [ماندن در مدینه را] دادی؟ آن‌ها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچگاه برای ترک جهاد با اموال و جانهایشان از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند پرهیز گاران را می‌شناسد. تنها کسانی از تو اجازه می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آن‌ها در دردید خود سرگردانند. نمونه دیگر این که در همین زمان (حرکت به سوی تبوک)، گروهی از منافقان که ودیعه بن ثابت از آن جمله بود، به پیامبر (ص) اشاره می‌کردند و به مسلمانان چنین القا می‌کردند که آیا جنگ با رومیان، همانند جنگ با اعراب است؟ سوگند به خدا، رومیان به زودی ما و شما را به بند

خواهند کشیدند. پیامبر (ص) به محض آگاهی از موضوع، عمار یاسر را به سوی آنها فرستاد و به او فرمود: ای عمار، اینان را دریاب که هلاک شدند و برو در باره آن چه گفته‌اند تحقیق کن. اگر گفته‌های خود را انکار کردند، به آنان بگو شما چنین و چنان گفته‌اید. عمار نزد آنان رفت، وقتی در باره گفته‌هایشان تحقیق کرد، آن‌ها دانستند که موضوع به اطلاع رسول خدا (ص) رسیده است. نزد پیامبر (ص) آمدند و به خاطر گفته‌هایشان عذر خواهی کردند. در این زمان، در حالی که رسول خدا (ص) سوار شتر بود، ودیعه نوار تنگ پالان شتر آن حضرت را در دست داشت گفت: ای رسول خدا (ص) ما داشتیم بازی و شوخی می‌کردیم و آن چه می‌گفتیم جدی نبود. آنان مورد عفو پیامبر (ص) قرار گرفتند. آیه شریفه زیر در این باره نازل گردید. «و لئن سألتهم ليقولن انما كنا نخوض و نلعب قل أ بالله و آياته و رسوله كنتم تستهزون؛ و اگر از آن‌ها بپرسی (که چرا این سخنان را می‌گفتید؟) می‌گویند ما بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا خدا، آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟! مدارا در عین برخورد مدبرانه با تحریکات منافقان پس از پایان جنگ بنی مصطلق، بر سر برداشتن آب، میان سنان بن ویر و جهجاه بن مسعود درگیری پیش آمد. سنان انصار را صدا زد و جهجاه نیز مهاجران را. گروهی از مهاجران و انصار سلاح به دست، گرد آمدند. پیامبر خدا فرمود: «این استغاثه جاهلی چیست؟ مسلمان تنها باید به برادر مظلومش کمک کند.» پس از آرام گرفتن آنان، عبدالله بن ابی در گوشه‌ای با گروهی از منافقان می‌گفت: شما مردم، خودتان به خودتان چنین کردید؛ روز نخست، اینان (مهاجران) را به دیارتان راه دادید و آن‌ها را در زندگی‌تان سهیم کردید؛ در نتیجه، تعداد شما کم شد و شمار آنان فزونی یافت. اکنون نیز اگر حمایتشان نکنید، به سرزمین خودشان خواهند رفت. من وقتی که در مدینه وارد شوم، عزیزان (انصار) را بر آن می‌دارم تا ذلیلان (مهاجران) را از شهر بیرون کنند. زید بن ارقم که هنوز بالغ نشده بود، در جمع آنان حاضر بود و گفته‌های عبدالله بن ابی را به رسول خدا (ص) رساند. وقتی که آن حضرت این سخنان را شنید، رنگ چهره‌اش از ناراحتی تغییر کرد. سپس خطاب به زید بن ارقم گفت: جوان! شاید تو از او ناراحت بودی و چنین سخنی را به او نسبت می‌دهی؟ جواب داد: نه به خدا قسم، من این سخن را از او شنیدم. پیامبر (ص) فرمود: شاید اشتباه شنیدی؟ گفت نه ای پیامبر خدا. آن حضرت گفت شاید امر بر تو اشتباه شده است؟ گفت نه قسم به خدا، من خودم از او چنین سخنی را شنیدم. این گفته، در جمع سپاه منتشر شد و عبدالله بن ابی نزد پیامبر (ص) آمد و قسم خورد که چنین مطلبی نگفته است. برخی آمد که اجازه کشتن ابن ابی را بگیرد؛ ولی رسول خدا (ص) اجازه نداد و فرمود: مردم خواهند گفت که محمد یاران خود را می‌کشد. (معلوف، ۱۹۰۹). در طول راه سخن مردم، در باره این واقعه بود و پیامبر (ص) برای این که لشکر را از سخن گفتن در این باره باز دارد، به سرعت از مریسع راه افتاد. صبح تا به شب و شب را تا صبح، تا آن زمان که خورشید مانع راه رفتن شد، هم چنان لشکر را راه برد. زمانی که توقف کردند، هنوز پای اصحاب به زمین نرسیده به خواب رفتند. در راه بازگشت راه مدینه بود که سوره «منافقون» بر رسول خدا (ص) نازل شد. تا آن زمان که سخن زید بن ارقم مورد تردید بود، پس از نزول وحی، حضرت به زید فرمود، ای نوجوان خدا خبر تو را تأیید کرد.

بیان حقیقت در برابر شایعه پراگنی منافقان رسول خدا (ص) در ضمن این که با منافقان مدارا می‌کرد، در برابر شایعه پراکنی‌های آنان، حقیقت را بیان می‌داشت و بدین صورت، هم باورها و اندیشه افراد جامعه را از خطر انحراف مصون می‌داشت و هم به شایعه پراگنی منافقان پایان می‌داد. در یکی از منازل رفتن به سوی تبوک، شتر رسول خدا که نامش «قصواء» بود گم شد. زید بن لُصیت قینقاعی که از منافقان بود گفت: آیا محمد (ص) گمان می‌کند که پیام آور الهی است و از آسمان برای شما خبر می‌دهد، در حالی که نمی‌داند شترش کجاست؟ اندکی بعد، رسول خدا (ص) فرمود: «یکی از منافقان چنین گفته است. آن چه من می‌دانم همان است که خداوند به من تعلیم داده است؛ لکن حالا شتر من در فلان شعب است و افسارش بر درختی، در آن جا مانده است. بروید و او را بیاورید.» اصحاب رفتند و او را همان جا یافتند و آوردند.

نمونه دیگر این که هنگامی که رسول خدا (ص) خواست از مدینه به سوی تبوک حرکت کند علی بن ابی طالب را برای سرپرستی خانواده خویش در مدینه گذاشت و به او دستور داد نزد آنها بماند. منافقین در این باره شایعه پراکنی کرده و گفتند این که پیغمبر علی را همراه خود نبرد بخاطر این بود که بودن علی را بر خود سنگین می‌دانست و خواست خود را از او آسوده

کند. علی (ع) که این سخن را شنید اسلحه خود را برداشته و به دنبال آن حضرت حرکت کرد تا در «جرف» خود را برسول خدا (ص) رسانید و بدان جناب گفت: ای رسول خدا (ص) منافقین پندارند که چون بودن من در این سفر بر شما گران بوده مرا در مدینه گذارده‌ای؟ رسول خدا (ص) فرمود: دروغ گفته‌اند و من تو را برای رسیدگی به کارهای خود و آن چه در مدینه به جای نهادم گذاشته‌ام؛ پس به سوی شهر برگرد و در خانواده من و خانواده خود جانشین من باش (سرپرستی ایشان را به عهده بگیر). آیا خوشنود نیستی ای علی که مقام تو نسبت به من مقام هارون نسبت به موسی باشد؛ جز این که پس از من پیغمبری نیست؟ علی (ع) که این سخنان را از رسول خدا (ص) شنید به مدینه باز گشت و پیغمبر اسلام نیز به راه خود ادامه داد. ابن اسحاق این حدیث را به سند خود از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که او گفت: من خود شنیدم که رسول خدا (ص) این سخن را به علی (ع) فرمود.

منزوی کردن منافقان مدارا و گذشت پیامبر (ص) در برخورد با منافقان بدان جهت بود، که آنان در ظاهر مسلمان بودند؛ ولی پیامبر (ص) توجه داشت که اینها در وجود خودشان کفر پنهان دارند و به خاطر حفظ جان و مالشان، یا به خاطر ضربه زدن به مسلمانان تظاهر به اسلام می‌کنند. به همین جهت تدابیری اندیشید که اینان نتوانند به اهداف شوم خودشان دست یابند. یکی از بهترین راه‌ها برای این منظور، در انزوا قرار دادن آنان بود که رسول خدا (ص) به شیوه‌های مختلف این هدف را دنبال کرد.

#### ۸- معرفی هویت منافقان

نمونه اول: منافقان در عین حال که با یک دیگر به صورت پنهانی سخن می‌گفتند، هراس از آن داشتند که آیاتی در باره آنان نازل شده و سبب شرمندگی آنان گردد. برخی از آنان در عقبه‌ای در میانه راه تبوک، در انتظار فرصتی بودند، تا در راه بازگشت رسول خدا (ص) آن حضرت را به فتک بکشند. جبرئیل، رسول خدا (ص) را از تصمیم آنان آگاه کرد. آن حضرت کسانی را فرستاد تا آنان را از آن جا پراکنده کنند. حذیفه که در کنار رسول خدا (ص) بود، تعدادی را شناخت و آن حضرت دیگران را نیز به او معرفی کرد. حذیفه پرسید: آیا آنان را به قتل نمی‌رسانی؟ رسول خدا (ص) فرمود: «نمی‌خواهم عرب بگویند، چون محمد به کمک اصحابش پیروزی یافت، به کشتن آنها پرداخت.» طبرسی افزوده است که از امام باقر (ع) نیز همین روایت نقل شده، جز آن که در آن آمده است که آنان در سپاه خود از کشتن رسول خدا (ص) سخن می‌گفتند.

نمونه دوم: هنگامی که قلعه طایف در محاصره پیامبر (ص) بود، عیینه تصمیم گرفت که از آن حضرت اجازه بگیرد تا او هم بتواند همانند برخی دیگر، برای عده‌ای امان بگیرد. به همین منظور خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) اجازه بدهید که به قلعه طایف بروم و با آن‌ها صحبت کنم. رسول خدا (ص) اجازه داد. وی به قلعه نزدیک شد و گفت: اگر به قلعه نزدیک شوم در امان هستم؟ گفتند: بله، نزدیک بیا و داخل شو. او وارد قلعه شد و به آنها گفت: پدر و مادرم قربانتان! به خدا سوگند که ایستادگی و مقاومت شما سبب خرسندی من شده است؛ به خدا سوگند که در عرب کسی همانند شما وجود ندارد؛ به خدا سوگند که محمد (ص) تاکنون با افرادی چون شما درگیر نشده و حالا از توقف زیاد خسته گردیده است. شما در قلعه‌های خود بمانید که بسیار محکم و اسلحه‌های شما بسیار زیاد است؛ آب شما از داخل قلعه تأمین می‌شود و از قطع آن بیمی ندارید. پس از آن که او بازگشت، رسول خدا (ص) از او پرسید: به آن‌ها چه گفتی؟ او گفت: تا توانستم آن‌ها را ترساندم و گفتم: همانا محمد (ص) در پای قلعه‌های دیگر نیز فرود آمده و آن‌ها را که دارای افراد و سلاح‌های بیشتری بوده‌اند محاصره کرده است. به خدا سوگند که محمد (ص) از شما دست بر نمی‌دارد تا زیر فرمان او در آید یا از او امان بخواهید و تا جایی که توانستم آن‌ها را ترساندم و خوار کردم. پس از آن که سخن او تمام شد، رسول خدا (ص) فرمود: دروغ می‌گویی! تو این و آن را به آن‌ها گفتی و همه آن چه که او به آن‌ها گفته بود بازگو کرد. ابوبکر گفت: وای بر تو ای عیینه! تو دائماً در باطل به سر می‌بری؛ در روز بنی نضیر و بنی قریظه و خیبر از تو چه کشیدیم! افراد را علیه ما بر می‌انگیزی؛ در حالی که به گمان خود مسلمان شده‌ای، با شمشیرت با ما می‌جنگی و دشمن را علیه ما تشویق می‌کنی! عیینه گفت: ای ابوبکر، دیگر چنین کاری



نخواهم کرد و به درگاه خدا توبه می‌کنم. عمر به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: ای رسول خدا (ص)، اجازه بدهید تا گردنش را بزنم! آن حضرت فرمود: اگر چنین کنی مردم می‌گویند که من اصحاب خودم را به قتل می‌رسانم.

لعن منافقان در مسیر بازگشت پیامبر (ص) از تبوک به سوی مدینه، در صحرای مشفق آب کمی بود که از سنگی بیرون می‌آمد و تنها دو یا سه نفر را می‌توانست سیراب کند. پیامبر دستور داد که هر کس به این آب زودتر رسید از آن نیشامد تا این که ما هم بیاییم. تعدادی از منافقان، خودشان را زودتر از دیگران به آب رسانیدند و آن مقدار آبی که در آن بود بر داشتند. زمانی که رسول خدا آمد و در آن جا ایستاد، آبی در آن ندید، فرمود: چه کسی به این آب زودتر رسید؟ جواب دادند که فلان و فلان. پیامبر (ص) فرمود: آیا من نهی نکرده بودم که از آن کسی نیشامد تا این که ما برسیم. سپس رسول خدا آن‌ها را لعن و نفرین کرد؛ بعد از آن دست خود را زیر آن سنگ که آب از آن جریان داشت گذاشت تا مقداری آب در دستش جمع شد؛ آن را به دست خود مالید و دعا کرد. ناگاه صدای همانندی صاعقه از سنگ بلند شد و شکافته گردید و آب بسیاری از آن جاری شد؛ به طوری که تمام اصحاب از آن سیراب شدند و آن چه لازم داشتند با خود برداشتند. سپس رسول خدا (ص) فرمود: اگر شما زنده باشید یا از شما کسی زنده بماند، خواهد شنید که این آب اطراف خود را سر سبز و خرم کرده است.

### ۹- بی‌اعتنایی به منافقان و تحقیر آنان

وقتی که سپاه اسلام در احد رسیدند و نماز صبح را در آن جا خواندند، به دستور رسول خدا (ص) راهی را انتخاب کردند تا به مشرکین برنخورده و به دامنه احد برسند. در این زمان عبدالله بن ابی با سیصد تن از همراهان منافق خود راه بازگشت را در پیش گرفتند. رسول خدا (ص) در این وضعیت حساس که نیاز شدید به سپاهی بیشتر بود، از روی بی‌اعتنایی حتی به پشت سر خود نیز نگاه نکرد. بدین ترتیب، از هزار نفری که همراه آن حضرت بودند، هفتصد نفر باقی ماندند. عبدالله بن ابی برای توجیه بازگشت خود می‌گفت: ما تعهد دفاع از او را در داخل شهر خود بر عهده گرفته بودیم نه در خارج از شهر؛ به علاوه از او خواستیم تا در داخل شهر بماند و بجنگد؛ رأی ما را نپذیرفت و تسلیم خواست بچه‌ها شدند (مظفر ۱۴۱۵).

همانند این رفتار و بی‌اعتنایی از پیامبر (ص) در مورد مشرکان نیز نقل شده است: زمانی که رسول خدا (ص) در حال رفتن به سوی بدر بود، دو نفر از مدنی‌های مشرک را دید که وی را همراهی می‌کنند. حضرت سؤال کردند که برای چه همراه آنان آمده‌اند؟ گفتند: تو فرزند خواهر ما - که از بنی نجار بود- و هم در جوار ما هستی؛ و ما همراه قوم خویش به قصد غنیمت می‌آییم. رسول خدا (ص) فرمود: «لا یخرجن معنا رجل لیس علی دیننا.» «کسی که بر دین ما نیست، نباید ما را همراهی کند.» آنان از شجاعت خود سخن گفتند؛ اما رسول خدا (ص) نپذیرفت تا در نهایت یکی از آنان به نام خبیب بن یساف مسلمان شد و دیگری به نام قیس بن محرث باز گشت، گرچه بعدها مسلمان شد و در احد به شهادت رسید.

عدم واگذاری پست‌های حساس به منافقان، پیامبر اکرم (ص) خلق کریم خود را از هیچ کس، حتی از منافقان دریغ نمی‌داشت؛ ولی نسبت به آن‌ها روش احتیاط‌آمیز داشت و آن‌ها را در کارهای حساس دخالت نمی‌داد. تا رسول اکرم (ص) زنده بود، اموی‌های ضعیف‌الایمان، مؤلفه القلوب و منافقان جای پای پیدا نکردند؛ ولی متأسفانه بعد از پیامبر اکرم (ص) به تدریج پست‌های حساس را اشغال کردند، مخصوصاً در زمان عثمان.

اعمال خشونت در برابر منافقان، با آن که منافقان آزادی زیادی داشتند، حتی می‌توانستند سخنان کفر آمیز بر زبان بیاورند و نسبت به پیامبر اکرم (ص) سخنان ناروا بگویند، ولی هرگاه رسول خدا (ص) احساس می‌کرد که این‌ها هسته نفاق تشکیل داده‌اند و به صورت سازمان یافته در مقابل مسلمانان فعالیت کرده و کار شکنی می‌کنند، در برابر آن‌ها می‌ایستاد و از فتنه‌انگیزی آنان جلوگیری می‌کرد.

نمونه اول: زمانی که رسول خدا (ص) عازم تبوک بود، بنی غنم بن عوف از روی نفاق و حسادت، مسجدی در نزدیکی مسجد قبا درست کردند و خدمت رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا (ص) ما در شب‌های بارانی و زمستانی و به جهت کار و نیازی که پیش می‌آید مسجدی ساختیم و دوست داریم که آن جا بیایی و برای ما (جهت افتتاح آن) نماز بخوانی. رسول خدا (ص) که آماده حرکت به سوی تبوک بود، فرمود: «هر زمان - به خواست الهی - برگشتیم، می‌آییم و برای شما در آن مسجد نماز می‌خوانیم.» اما پس از آن، خداوند آن حضرت را از انگیزه‌های آنان آگاه ساخت. و در آیاتی، پیامبر (ص) را از نماز خواندن در این مسجد که نامش را مسجد ضرار گذاشت، نهی کرد:

لا تقم فيه أبداً لمسجدٍ أسس على التقوى من أول يومٍ أحق أن تقوم فيه، فيه رجال يفتنون أن يتطهرون والله يحب المطهرين. أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفا جرف هار فأنهار به في نار جهنم والله لا يهدي القوم الظالمين. لا يزال بنيا نهم الذي بنوا ريبه في قلوبهم! لا أن تقطع قلوبهم والله عليم حكيم.» «هرگز در آن مسجد (به عبادت) نه ایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. آیا کسی که شالود آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. این بنای را که آن‌ها ساختند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل‌های شان باقی می‌ماند، مگر آن که دل‌های شان پاره پاره شود (بمیرند) و خداوند دانا و حکیم است.

به دنبال آن، پیامبر (ص) به برخی اصحاب خود دستور داد که به سوی این مسجدی که اهل آن ظالم است بروند و آن را خراب کنند، یا آتش بزنند. ابن اسحاق می‌گوید: پیش آر رفتن به سوی تبوک، خانه یک یهودی به نام سویلم که پایگاهی برای منافقان شده بود، به دستور رسول خدا به آتش کشیده شد.

نمونه دوم: گروهی از منافقان در مسجد حاضر می‌شدند، به صحبت‌های مسلمانان گوش می‌دادند و سپس آنان را به استهزا می‌گرفتند؛ تا اینکه روزی در مسجد جمع شدند و حلقه وار دور هم نشستند و آهسته با همدیگر شروع به صحبت کردند. چشم رسول خدا (ص) به آن‌ها افتاد و آن‌ها را که بدان حال دید، دستور اخراج ایشان را از مسجد صادر فرمود؛ بدنبال این دستور، مسلمانان بر سر آنها ریخته و با وضع بدی آنان را از مسجد بیرون انداختند.

به عنوان نمونه، ابو ایوب به سوی عمرو بن قیس که در زمان جاهلیت نگهبان بت قبیله بنی غنم بود، حمله کرد و پایش را گرفته کشان کشان از مسجد بیرون کرد. ابو ایوب پس از اینکه او را براند به سراغ رافع بن ودیعه (یکی دیگر از منافقین) رفت و ردایش را بگردنش انداخته بکشید و با دست دیگری سیلی محکمی به صورتش زده از مسجد بیرون انداخت و به او گفت: ای منافق خبیث و پست! از همان راهی که به مسجد پیغمبر خدا (ص) آمدی باز گرد. بدین ترتیب، رسول خدا (ص) دستور اخراج منافقین را از مسجد صادر فرمود و از آن پس مسلمانان از شر و استهزای آنها آسوده شدند (واقعی، ۱۴۰۹).

نمونه سوم: أبو عفک یکی از افراد قبیله بنی عمرو بن عوف بود، زمانی که رسول خدا (ص) حارث بن صامت را کشت، نفاق درونی خود را ظاهر کرد و اشعاری در مذمت رسول خدا (ص) سرود. رسول خدا (ص) که آن اشعار او را شنید فرمود: کیست که شر این خبیث را از من دور کند؟ سالم بن عمیر - یکی از افراد همان قبیله - که یکی از گریه‌کنندگان بود، بدنبال این کار رفت و ابو عفک را بقتل رسانید. به دنبال آن، عصما دختر مروان، زنی از قبیله بنی امیه بن زید (از اهل مدینه) بود که مردی از بنی خطمه او را بزنی گرفته بود؛ چون جریبان قتل ابو عفک را شنید، منافق شد و درباره عیب‌جویی مسلمانان و دین مقدس اسلام اشعاری گفت. رسول خدا (ص) که آن اشعار را شنید فرمود: آیا کسی نیست که انتقام مرا از دختر مروان بگیرد؟ مردی از بنی خطمه که نامش عمیر بن عدی بود و در محضر رسول خدا (ص) نشسته بود این سخن را از رسول خدا (ص) شنید و چون شب فرا رسید به خانه آن زن رفت و او را بقتل رساند. چون صبح شد، نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من آن

زن را کشتم. حضرت فرمود: ای عمیر خدا و رسولش را یاری کردی. عمیر گفت: آیا کشتن او موجب گرفتاری من (بدست افراد بنی خطمه) نمی‌شود؟ حضرت فرمود: کسی درباره او نزاع نخواهد کرد.

عمیر که این سخن را شنید، نزد بنی خطمه که اختلاف زیادی درباره خون آن زن کرده بودند باز گشت. با این که آن زن، پنج پسر بزرگ داشت به آن‌ها گفت: ای بنی خطمه دختر مروان را من کشته‌ام؛ اکنون هر کاری که می‌خواهید نسبت به من انجام دهید. این حرف سبب شد که اسلام در میان قبیله مزبور رونق بگیرد و افرادی از آن قبیله که مسلمان شده بودند و تا به آن روز اسلام خود را مخفی می‌داشتند، دین خود را آشکار کنند. افراد دیگری هم از آن قبیله، زمانی که شوکت اسلام را در آن روز مشاهده کردند، مسلمان شدند. بدین ترتیب خون آن زن نادیده گرفته شد و کسی جرئت نکرد خون‌خواهی او را بکند (یوسفی، ۱۳۸۲)

#### ۱۰- نتیجه

از مجموع یافته‌های تاریخی این تحقیق در باره شیوه برخورد پیامبر (ص) با منافقان، این مطلب به روشنی ثابت می‌گردد که آن حضرت همواره تا آن جا که ممکن بود با منافقان با مدارا و گذشت رفتار می‌کرد. این در حالی بود که پیامبر (ص) از کفر پنهان منافقان آگاه بود؛ آیات قرآن در بسیاری از موارد نقاب از چهره آنان بر می‌داشت و آنان را معرفی می‌کرد؛ خودشان نیز در شرایط مختلف، با کار شکنی‌ها و خیانت‌های که انجام می‌دادند، هويت خویش را آشکار می‌نمودند. پیامبر (ص)، بارها در پاسخ کسانی که پیش نهاد قتل منافقان را مطرح می‌کردند، می‌گفت: کسی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبرش اعتراف کند از کشتنش نهی شده‌ام و دیگر این که مبادا عرب بگوید: محمد (ص) همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید، حالا آنان را به قتل می‌رساند.

البته، عفو و مدارای پیامبر (ص) موجب بی توجهی به جامعه اسلامی نمی‌شد. آن حضرت، هیچ گاه از این دشمنان داخلی غافل نبود و همیشه حرکتها، کار شکنی‌ها و شایعه‌های آنان را با دقت زیر نظر داشت؛ نقشه‌های آنان را خنثی می‌کرد و در مورد شایعه سازی‌های آنان، حقیقت مطلب را به آگاهی مسلمانان می‌رساند و گاهی نیز از خشونت بهره می‌گرفت؛ ولی به اندازه که هسته نفاق آنان از هم بپاشد و نقشه‌هایشان عملی نگردد.

هم چنین از این تحقیق، به دست می‌آید که مهمترین روش پیامبر (ص) برای جلوگیری از فتنه انگیزی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی، منزوی کردن و مطرود نمودن آنها در درون جامعه اسلامی بود. در نتیجه برخوردهای مدبرانه پیامبر (ص) و نزول آیاتی از قرآن کریم در معرفی هويت بود که حساسیت‌ها نسبت به منافقان برانگیخته شد و در نتیجه، موقعیت و تأثیر گذاری آنان در جامعه اسلامی به تدریج سقوط کرد. به عنوان نمونه، عبدالله بن ابی که سرکرده منافقان و یکی از مشهورترین آنان بود، بعد از آن قضیه که در بازگشت از جنگ بنی مصطلق پیش آمد، چنان عرصه بر او تنگ شد و احساسات بر ضد او تحریک شده بود که فرزند او نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا (ص)، اگر تصمیم داری که او را به قتل برسانی، مرا مأمور این کار کن تا سر او را برایت بیاورم؛ به خدا قسم که همه اوس و خزرج می‌دانند که من یکی از نیکوکارترین افراد نسبت به پدر خویش هستم؛ از همین جهت نیز می‌ترسم که اگر کسی دیگر را مأمور قتل وی کنی، تحمل این را نداشته باشم که قاتل پدرم را بنگرم و در نتیجه مؤمنی را در برابر کافری به قتل برسانم و داخل جهنم شوم. رسول خدا (ص) فرمود: تا زمانی که او در کنار ما است، با او رفیق و مهربان هستیم.

منابع

۱. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقاء و دیگران، مصر، مطبعة مصطفى البابي والحلبی و اولاده، ۱۳۷۵ ق، ج ۲.
۲. — زندگانی محمد (صلی الله علیه وآله)، ج ۲، در: نرمافزار نور السیره.
۳. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق صفوان عدنان داودی، قم، امیران، ۱۳۸۲، ج سوم.
۴. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱ (سیره رسول خدا)، قم، دلیل، ۱۳۸۰.
۵. حویزی، عبدعلی، تفسیر نورالثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۳، ج ۲.
۶. طبرسی، فضلین حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵، ج ۱۰.
۷. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، ج ۳، در: نرمافزار مطهر.
۸. — مجموعه آثار، ج ۱۶، در: نرمافزار مطهر.
۹. مظفر، محمدرضا، الاصول الفقه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۵.
۱۰. معلوف، لویس، المنجد، بیروت، الکاتولیکیه، ۱۹۰۸، ماده «سیر».
۱۱. میدانی، عبدالرحمن حسن حنکبه، ظاهره النفاق و خبائث المنافقین فی التاريخ، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴.
۱۲. نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹.
۱۳. واقدی، محمدبن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹، ج ۲.
۱۴. یوسفی غروی، محمدهادی، تاریخ تحقیقی اسلام، ترجمه حسینعلی عربی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ج دوم، ج ۳ و ۴.